

## بررسی تطبیقی دیدگاه‌های هیوم، لوئیس، و مکی در باب علیت

مریم حیدری<sup>1</sup>

حمیدرضا آیت‌اللهی<sup>2</sup>

### چکیده

علیت یکی از مسائل مهم فلسفی است که تحلیل‌های هیوم آن را با چالش‌ها و معضلات زیادی روبرو ساخته و تئورسین‌های بسیاری را به نظریه‌پردازی در این خصوص واداشته است. از جمله این نظریه‌پردازان می‌توان به تلاش‌های دو فیلسوف تحلیلی، یعنی لوئیس و جی. ال. مکی در این خصوص اشاره کرد که هر دوی آن‌ها اساس و بنیاد نظریه خود را بر پایه نقد و اصلاح نظریه هیوم بنا نموده‌اند. نویسنده در این مقاله با یک بررسی تطبیقی، به تبیین منطقی رویکردهای مزبور می‌پردازد و "ابهام در مدلول علت" را به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل نارسایی و نقصان در رویکردهای مزبور معرفی می‌کند. از نگاه او، اگر چه به گفته لوئیس رویکرد هیوم تنها متضمن علت‌های کافی است و به همین سبب جامع نیست. رویکرد خود لوئیس نیز تنها متضمن علت‌های لازم است. بنابراین در مظان همین اتهام قرار خواهد داشت. سرانجام نویسنده با تبیین دیدگاه پیچیده جی. ال. مکی، آن را به عنوان دیدگاه مطلوب‌تر می‌پذیرد و بر این نکته نیز تأکید می‌کند که توسل تبیین‌گرایان یک رویداد خاص به شرطی‌های خلاف واقع در وصول به شرط‌های لازم آن، در اغلب موارد اجتناب‌ناپذیر است، لیکن در چنین مواردی ضروری است که مدلول علت کاملاً مشخص گردد.

کلمات کلیدی: علیت، شرطی خلاف واقع، نظریه انتظام، هیوم، لوئیس، مکی.

aemheydari33@gmail.com

<sup>1</sup>- دانشجوی دکتری فلسفه تطبیقی دانشگاه علامه طباطبائی، نویسنده مسئول

hamidayat@gmail.com

<sup>2</sup>- دکتری تخصصی، دانشگاه علامه طباطبائی

تاریخ پذیرش: 98/03/12

تاریخ دریافت: 97/09/11

**1- مقدمه**

مسائل فلسفی مربوط به «علیت طبیعی» یکی از مهم‌ترین مباحث فلسفه علم است که اگرچه تبیین‌های هیوم آغازگر آن بود، اما امروزه چنان ابعاد وسیعی یافته که بررسی آن‌ها نیازمند تحریر کتاب‌های متعدد در این زمینه است. در واقع تحلیل و تبیین تجربی هیوم، این مسئله را با چالش‌ها و معضلات فراوانی روبرو ساخت که هر نظریه‌پرداز خود را ناگزیر از پاسخ‌گویی به آن دید و حتی فیلسوفانی چون لوئیس، کیم، مکی، دیویدسون، آرامسترانگ، بنت، ملور، سمن، هیچکاک، شفر و ... را نیز به چاره‌جویی در این زمینه واداشت تا هر یک به فراخور حال خود در راه تبیین و نقد آن گام نهند.

هیوم در کتاب پژوهشی در باب فهم آدمی، علیت را با دو عبارت مختلف تعریف می‌کند: «می‌توان علیت را به امری تعریف کرد که امری دیگر به دنبال آن می‌آید و همیشه اموری شبیه اولی، اموری شبیه دومی را به دنبال دارد. یا به عبارت دیگر، اگر امر اول نمی‌بود، امر دوم هم هرگز وجود نمی‌داشت.» (Hume, 1999, p 38). با این وجود، نظریه علیت خود، یعنی نظریه مشابهت را، تنها بر پایه تعریف نخست بنا می‌سازد و به تعریف دوم که الهام‌بخش نظریه شرطی‌های خلاف واقع است، چندان توجهی نمی‌کند. اما لوئیس، به عنوان یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان تحلیلی معاصر، که از منتقدین اصلی هیوم به‌شمار می‌آید، با این ادعا که نظریه مشابهت (که بر تعریف نخست مبتنی است) به لحاظ منطقی مانع اغیار نیست و برخی موارد غیرعلی را نیز شامل می‌شود، با الهام از تعریف دوم هیوم، نظریه مشابهت را کنار گذاشته و رویکرد علی خود را بر پایه شرطی‌های خلاف واقع<sup>۱</sup> بنا می‌کند. در این میان جی.ال. مکی نیز با انتقاد از هر دو تعریف فوق در خصوص علیت، تعریف دیگری برگزیده و رویکرد جدید و پیچیده‌ای موسوم به علت‌های inus را بنیان می‌نهد.

اما مسئله قابل تأمل این است که با توجه به این که هر یک از رویکردها بر مبنای تعریف متفاوتی از علیت شکل گرفته‌اند و هر تعریف نیز به لحاظ منطقی باید دارای شرایط و ضوابط خاصی باشد، از کدام تعریف می‌توان به نحو منطقی دفاع کرد؟ آیا می‌توان گفت تعریف منتخب لوئیس از علیت، جامع افراد و مانع اغیار است و شرایط منطقی لازم را واجد است؟ به نظر می‌رسد بررسی این مسئله، علاوه بر این که بستر مناسبی را برای

مطالعه تطبیقی میان این سه رویکرد مهم در خصوص علیت فراهم می‌کند، نقد مبنایی مهمی را به رویکرد لوئیس وارد خواهد کرد که کمتر مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته است.

البته شایان ذکر است که دیدگاه هیوم به طور مستقل از سوی متفکران بسیاری مورد توجه و نقد قرار گرفته و آثار خوبی نیز در این زمینه منتشر شده است. به عنوان مثال، دکتر جلال مجتبوی در مقاله «رابطه علیت» (1976) به این اشکال هیوم اشاره می‌کند که او میان علت و شرط لازم و کافی، فرق و تمایزی نپهاده است و یا آقای بیابانکی (2012) در مقاله «رویکرد طبیعت‌گرایانه و معرفت‌شناسانه هیوم در خصوص علیت» با تفکیک میان نگرش‌های طبیعت‌گرایانه، معرفت‌شناسانه، معناشناسی و هستی‌شناسی به این نتیجه می‌رسد که دغدغه اصلی هیوم در تبیین علیت، در درجه اول طبیعت‌گرایانه و سپس معرفت‌شناسانه است؛ در حالی که به نظر نمی‌رسد بتوان با ارائه تحلیل طبیعی از یک مفهوم فلسفی، موجه بودن یا نبودن آن را نشان داد. علاوه بر این، مطالعات تطبیقی بسیاری در این زمینه صورت گرفته، به عنوان نمونه، دیدگاه هیوم با دیدگاه اشاعره (طاهری، 1997)، فیلسوفان مسلمان (خادمی، 2001)، ملاصدرا (متقی‌فر، 2015)، شهید مطهری (قاسمی، 2016) و ... مقایسه شده است. در خصوص دیدگاه لوئیس نیز دکتر موحد (1995) مقاله‌ای در خصوص شرطی‌های خلاف واقع و قانون‌های علمی نگاشته و ویژگی‌های این‌گونه شرطی‌ها را مورد بررسی قرار داده است. با این حال، نظریه علیت لوئیس و مکی از سوی متفکران ما چندان مورد توجه و امعان نظر قرار نگرفته و به جز چند مقاله ترجمه شده در این زمینه (کرین، 2006) مکتوب مستقلی در خصوص نقد و تحلیل دیدگاه آن‌ها نگاشته نشده است.

مقاله حاضر، با باور به این که یکی از مهم‌ترین دلایل نارسایی و ابهام در تمام تعاریف فوق، ناظر بر بی‌توجهی آن‌ها به معانی متعدد علیت و شرایط منطقی آن‌هاست، تلاش کرده است تا با یک نگرش منطقی، سه رویکرد مذکور را مورد مطالعه تطبیقی قرار دهد و از خلال آن، این باور را مبرهن سازد که اگرچه تعریف نخست هیوم، تعریف به عام است و برخی موارد غیر علی را هم، شامل می‌شود، تعریف دوم او نیز، تعریف به خاص است و

جامع افراد است. در نتیجه رویکرد لوئیس در معرض همان نقدی قرار دارد که رویکرد هیوم با آن مواجه است.

اما قبل از ورود به بحث تبیین و تحلیل رویکردهای مزبور، ذکر دو مقدمه ضروری است. مقدمه اول، تعریف و تحلیل گزاره‌های شرطی خلاف واقع است که دیوید لوئیس رویکرد خود را بر پایه آن بنا می‌کند و مقدمه دوم نیز تحلیل معانی مختلف «مفهوم علت» است که مکی با توجه به آن دیدگاه خاص خود را بنیان می‌نهد.

### 1-1. شرطی‌های خلاف واقع

تبیین و تفسیر شرطیات خلاف واقع و طرح مباحث مربوط به ارزش آن‌ها از جمله مشکلات فیلسوفان و منطق‌دانان سده اخیر است. شرطیات خلاف واقع از یک سو ارتباط وثیقی با مسائل زبان‌شناسی و فلسفی دارند (موحد، 2004، ص 104) و از سوی دیگر، به‌عنوان یکی از مباحث مهم و پرچالش منطق شرطیات مطرح می‌گردند. این گونه شرطی‌ها در علوم و زندگی روزمره کاربرد فراوانی دارند. در حقیقت تحلیل خلاف واقع، یا کنکاش در چیزهایی که به واقع رخ نداده‌اند ولی می‌توانستند رخ دهند، این امکان را برای محققان فراهم می‌کند تا وقایع را در ذهن خویش به شکلی کاملاً متفاوت از آنچه در واقع هست، ترسیم نمایند و از رهگذر این آزمایش ذهنی به ارزیابی و واریسی فرضیات درباره علل پدیده‌ها بپردازند. همچنین تشخیص قوانین علمی از گزاره‌های کلی اتفاقی و نیز تحلیل مفهوم قانون علمی تنها در صورتی مطلوب و رضایت‌بخش خواهد بود که تحلیلی از شرطی‌های خلاف واقع ارائه گردد (همان). به عبارت دیگر، قانون بودن یا نبودن یک جمله کلی را می‌توان از صدق و کذب شرطی خلاف واقعی که بر اساس آن ساخته می‌شود دریافت (Goodman, 1955, p 8).

در تبیین شرطی‌های خلاف واقع لازم است به دو پرسش کلیدی پاسخ داده شود:

- معنای آن‌ها چیست؟

- معیار و شرایط صدق آن‌ها کدام است؟

در پاسخ به سؤال نخست، باید گفت، شرطی‌های خلاف واقع یکی از انواع شرطی‌های مرکب، به صورت زیر است:

«اگر A برقرار باشد یا برقرار می‌بود، B هم برقرار می‌بود»

و یا

«اگر A اتفاق نیفتاده باشد، B نباید اتفاق افتاده باشد» (Menzies, 2001).

در این گونه شرطی‌ها، کذب مقدم آن‌ها از پیش فرض شده، البته این کذب صراحتاً بیان نشده است، بلکه به طور ضمنی از سیاق کلام فهمیده می‌شود. به عنوان مثال، در گزاره «اگر کبریت زده شده بود روشن می‌شد» به طور ضمنی بیان می‌کند که کبریت زده نشده است (Goodman, 1995, p 8).

از حیث منطقی، این گونه شرطی‌ها، همان گونه که از نامشان پیداست، شرطی‌های هستند که مفادشان حقیقتاً اتفاق نیفتاده است. (موحد، همانجا) در این نوع شرطی‌ها، خبر از آنچه باید در گذشته اتفاق می‌افتاده است، داده می‌شود، درحالی‌که واقعیت متفاوت از آن است. در یک چنین گزاره‌ای پرسیده می‌شود که عالم واقع چگونه بود اگر شرط مقدم وجود می‌داشت. به طور کلی می‌توان گفت دو عنصر "غیر واقع" و "زمان گذشته" در شرطی‌های خلاف واقع دخیل‌اند.

اگر شرطی‌های خلاف واقع را با معیار تابع ارزشی بسنجیم، بواسطه کاذب بودن مقدم آن‌ها، این گونه شرطی‌ها همواره صادق خواهند بود، به طوری‌که می‌توان از آن به هر نتیجه‌ای (حتی غیرمنطقی) رسید. به عنوان مثال دو جمله شرطی خلاف واقع زیر را فرض کنید:

• اگر کبریت زده شده بود، روشن می‌شد.

• اگر کبریت زده شده بود روشن نمی‌شد.

بر اساس منطق تابع ارزشی، هر دو گزاره باید صادق فرض شود، در حالی‌که کاملاً روشن است که هیچ‌کس صدق هر دوی آن‌ها را با هم نمی‌پذیرد. بنابراین شرطی‌های خلاف واقع جملات تابع ارزشی محسوب نمی‌شوند.

دیوید لوئیس به دنبال حل این معضل، معناساختی گزاره‌های شرطی خلاف واقع را بر پایه جهان‌های ممکن<sup>۲</sup> بنا می‌نهد. البته او مدافع نوعی نگرش رئالیستی افراطی به جهان‌های ممکن هستند که بر طبق آن، سایر جهان‌های ممکن، هم‌چون جهان ما، اموری

واقعی، محقق و بالفعل‌اند و از این جهت هیچ تفاوتی با جهان ما و اشیا و افراد موجود در آن ندارند (Menziez, 2001).

لوئیس به پیروی از استالنکر گزاره بیان شده توسط یک جمله مثل  $p$  را معادل مجموعه جهان‌های ممکن می‌داند که آن گزاره در آن صادق است. او چنین جهان‌های را  $p$ -world می‌خواند. با این پیش‌فرض جمله «اگر  $p$  آنگاه  $q$ » تنها زمانی صادق است که  $q$  در  $p$ -world های خاصی برقرار باشد (Lewis, 1973, p 8).

او مفهوم نزدیک بودن که معادل شباهت کلی میان جهان‌هاست را در نظر می‌گیرد و معتقد است که ما درکی شهودی از این مفهوم داریم. با این توضیحات وضعیت صدق شرطی خلاف واقع از نظر لوئیس به این شرح است؛  $p$  آنگاه  $q$  صادق است اگر:

- هیچ  $p$ -world ی وجود نداشته باشد، به عبارت دیگر  $p$  در هیچ جهان ممکن صادق نباشد (مثل اینکه اساساً  $p$  به لحاظ منطقی غیرممکن باشد)
- $q$  در نزدیک‌ترین  $p$ -world به جهان واقع صادق باشد.
- در هر حالت دیگری کاذب است (Ibid, p 8-17).

شالوده و اساس تحلیل فوق، این است که گزاره‌های شرطی خلاف واقع تنها در صورتی صادق است که به میزان کمتری از فعلیت دور شوند، تا علاوه بر صدق مقدم، صدق تالی را نیز به دنبال داشته باشد (Menziez, 2001).

## 1-2. معانی متعدد علت

توجه به این نکته بسیار حائز اهمیت است که «مفهوم علت» در ادبیات فلسفی و نیز در جوامع علمی دارای معانی متعددی است، به طوری که در بیش‌تر مواقع دقیقاً معلوم نیست که مدلول واژه علت چیست. بنابراین لازم است برای اجتناب از هرگونه مغالطه و نیز رفع ابهامات حاصل از آن، ابتدا به عنوان مقدمه به بررسی انواع مختلف علت که عبارتند از: علت لازم، علت کافی، علت لازم و کافی بپردازیم.

### 1-2-1-1- علت لازم

شاید بتوان گفت از میان انواع علت‌ها، علت لازم در تبیین رویدادهای عالم واقع، متداول‌ترین نوع علت باشد. یک علت لازم متضمن این ادعا است که یک نتیجه رخ نخواهد

داد اگر آن علت غایب باشد، حتی اگر حضور آن، وجود نتیجه را تضمین نسازد. به تعبیر منطقی آن «اگر علت نباشد، آنگاه معلول نیز نخواهد بود».

### 2-2-1-1- علل کافی

گاهی در تبیین رویدادها، ممکن است علتی وجود داشته باشد که برای معلولش کافی ولی غیر لازم باشد. علت کافی علتی است که حضورش قطعاً به معلول منجر می‌شود، اگرچه آن معلول می‌تواند توسط علل دیگر نیز رخ دهد. به عبارت دیگر برای علت کافی، ممکن است علل بدیل دیگری نیز وجود داشته باشد که همان معلول را نتیجه دهند. چنین علتی را «علت غیرمنحصر» نیز نامیده‌اند که در آن نتیجه منحصر به یک علت نیست، بلکه می‌تواند در پی علت‌های دیگری نیز بیاید. مثلاً خیس شدن زمین فقط مولود بارش باران نیست، بلکه می‌تواند مولود جاری شدن آب نیز باشد. خاصیت چنین رابطه‌ی علی این است که یک‌طرفه است و به صورت گزاره منطقی «اگر علت تحقق یابد آنگاه معلول رخ خواهد داد» نمایش داده می‌شود، یعنی فقط می‌توان از علت به معلول رسید نه بالعکس. مثلاً فقط می‌توان گفت اگر باران ببارد زمین خیس می‌شود، ولی نمی‌توان گفت اگر زمین خیس شود باران باریده است (ذکیانی، 2007، ص 104).

### 2-2-1-2- علل لازم و کافی

در علوم مختلف به ندرت علتی یافت می‌شود که هم لازم بوده و هم برای تحقق معلول کافی باشد. درحقیقت بسیار مشکل است که نمونه‌هایی از این نوع علل را در تبیین حوادث و رویدادهای طبیعی پیدا کرد. با وجود این، این نوع علل منطقی‌اً امکان‌پذیر بوده و حتی در بسیاری از موارد هدف و آرمان اصلی تحلیل علی، رسیدن به همین نوع از علیت است. اما روشن است که با وجود چنین علتی، تحقق معلول اجتناب‌ناپذیر خواهد بود، ضمن اینکه چنین علتی منحصر نیز هست و هیچ بدیلی برای آن وجود نخواهد داشت. صورت منطقی چنین علتی به صورت گزاره شرطی «اگر و تنها اگر علت رخ دهد، آنگاه وجود معلول قطعی خواهد بود» نمایش داده می‌شود (همان، ص 105).

بنابراین با توجه به تعدد معنای علت، از آن جایی که ممکن است هر یک از این علل سه‌گانه (لازم، کافی، لازم و کافی) در تبیین علمی مورد استفاده قرار گیرد، لازم است وقتی گفته می‌شود که عامل یا رویداد خاصی، علت واقعه معینی است، کاملاً مشخص شود که عامل مذکور با کدام یک از این سه نوع علت مطابقت دارد.

## 2- رویکرد هیوم: نظریه انتظام و علت کافی

هیوم در کتاب پژوهشی در باب فهم آدمی، علیت را با دو عبارت مختلف تعریف می‌کند: «می‌توان علیت را به امری تعریف کرد که امری دیگر به دنبال آن می‌آید و همیشه اموری شبیه اولی، اموری شبیه دومی را به دنبال دارد. یا به عبارت دیگر، اگر امر اول نمی‌بود، امر دوم هم هرگز وجود نمی‌داشت» (Hume, 1999, p 38).

این تعریف هیوم از علیت، خود منشأ دو نظریه کاملاً متفاوت در باب علیت، یعنی نظریه انتظام و نظریه شرطی‌های خلاف واقع است که اولی با الهام از بخش نخست تعریف او و دومی بر اساس بخش آخر این تعریف، شکل گرفته است. هر چند خود هیوم هرگز بین این دو تفکیک نکرده و حتی به عقیده لوئیس آن‌ها را با هم خلط نموده است (Menzis, 2001).

البته وجود ابهام و پیچیدگی در شرطی‌های خلاف واقع، به خاطر ارجاع به ممکنات تحقق نیافته و نیز شرایط صدق آن‌ها، سبب شد تا بخش دوم تعریف هیوم، در بادی امر چندان مورد اقبال تجربه‌گرایان قرار نگیرد و تنها نظریه انتظام او رواج یابد. در واقع اگر چه بعدها بدلیل اشکالاتی که این نظریه با آن مواجه بود، تلاش‌های صورت گرفت تا علیت بر پایه بخش دوم تعریف هیوم؛ یعنی شرطی‌های خلاف واقع بنا گردد، اما هیوم و پیروانش توجه خود را بیش‌تر بر روی نظریه انتظام متمرکز کردند.

نظریه انتظام نیز که برگرفته از بخش نخست تعریف هیوم است، متضمن وجود نوعی نظم و پیوستگی دائمی در بین روابط علی است. به گونه‌ای که بیان گزاره A علت B است، از نگاه هیوم مستلزم این ادعا است که همه اموری که مشابه A هستند، اموری مشابه با B را در پی دارند. البته در این ادعا لازم نیست دو واقعه کاملاً شبیه به هم باشند، بلکه تنها اگر در برخی جهات نیز با هم شباهت داشته باشند، علت وقایعی خواهند بود که در برخی



جهت معین دیگر با هم شباهت دارند (کرین، 2006، ص 172). به عنوان مثال، اگر اتصال جریان برق عامل آتش‌سوزی باشد، همهٔ اموری که شبیه اتصال برق هستند اموری شبیه آتش‌سوزی را ایجاد خواهند کرد.

به لحاظ منطقی صوری نظریهٔ انتظام را می‌توان بدین شکل صورت‌بندی نمود: «c علت e است اگر و تنها اگر c عضو مجموعه‌ای حداقلی باشد که کل این مجموعه برای رخ دادن e کافیسست» (Menzis, 2001). بنابراین روشن است که هیوم در نظریهٔ انتظام از میان علل سه‌گانه، علت کافی را به عنوان علت معرفی می‌کند. علت کافی نیز همان‌طور که گفته شد، علتی است که حضورش قطعاً به معلول منجر می‌شود، اگرچه آن معلول می‌تواند توسط علل دیگر نیز رخ دهد. بنابراین به طور قطع می‌توان گفت «اگر علت تحقق یابد معلول نیز رخ خواهد داد».

## 2-1. اشکالات نظریهٔ هیوم

یکی از مهم‌ترین اشکالاتی که نظریهٔ انتظام با آن مواجه است و لوئیس نیز بر آن تأکید می‌کند، این است که چنین تعریفی مانع اغیار نیست و در سه موضع دیگر نیز صادق است:

- اگر c معلول منحصر e باشد.
- اگر c و e هر دو معلول مشترک علت واحدی باشند.
- اگر c علت بالقوه‌ای باشد که با پیش‌دستی رقیبش مواجه شده است<sup>۳</sup> (Lewis, 1986a, p 160).

به منظور توضیح بیشتر، فرض کنید علت علاوه بر کافی بودن لازم نیز باشد، در این صورت این تعریف در خصوص معلول نیز صدق خواهد کرد، یعنی از وجود معلول نیز می‌توان وجود قطعی علت را استنتاج نمود. زیرا همان‌طور که گفته شد چنین علت‌هایی دارای رابطه‌ای دو طرفه هستند. هم‌چنین اگر c و e معلول علت واحد باشند، از وجود هر کدام می‌توان به وجود دیگری رسید (هر چند به طور غیر مستقیم). زیرا وجود هر کدام بیان‌گر وجود علت است و وجود علت نیز قطعاً بر معلول دوم دلالت می‌کند. سومین موضعی که در این تعریف صدق می‌کند، مربوط به علت‌های بالقوه‌ای است که در صورت غیبت علت

بالفعل، علت اصلی خواهند بود که در اصطلاح علت‌های پیش‌دستی<sup>۴</sup> نامیده شده است (Ibid, p 160-161).

علاوه بر این، طبق این نظریه به طور قطع «اگر علت تحقق یابد معلول نیز رخ خواهد داد». در حالی که ممکن است مثلاً وجود اتصالی در جریان برق، به سبب عدم وجود شرایط دیگری مانند مواد قابل اشتعال، منجر به آتش‌سوزی نشود. لوئیس با توجه به چنین اشکالاتی در بخش نخست تعریف هیوم، به بخش دوم این تعریف روی آورد و برای اولین بار در مقاله‌ی علت خود به جای تقریر علت بر اساس مشابهت، تحلیل خود را بر اساس شرطی‌های خلاف واقع بنیان نهاد (Lewis, 1986a, p 216).

### 3- رویکرد لوئیس: علت در قالب شرطی‌های خلاف واقع و علت لازم

ادعای اصلی لوئیس در رویکرد علت بر اساس شرطی‌های خلاف واقع، این است که روابط علی را می‌توان در قالب شرطی‌های خلاف واقع، به صورت «اگر A رخ نداده بود آن‌گاه C رخ نمی‌داد» تبیین کرد. به نظر لوئیس، نخستین تعریف از شرطی‌های خلاف واقع را می‌توان در تعریف دوم هیوم از علت یافت: «می‌توان علت را به امری تعریف کرد که ... اگر امر اول نمی‌بود، امر دوم هم هرگز وجود نمی‌داشت» (Lewis, 1986a, p 159).

بعلاوه لوئیس، بر مبنای شرطی‌های خلاف واقع از نوعی مفهوم وابستگی علی بین رویدادها سخن به میان می‌آورد که نقش مهمی را در نظریه‌ی علت او ایفا می‌کند:

«در شرایطی که c و e دو رویداد واقعی و متمایز از هم باشند، e به نحو علی به c وابسته است، اگر و تنها اگر در صورتی که c رخ ندهد، e نیز اتفاق نیفتد» (Ibid, p 165).

با توجه به صورت منطقی شرطی‌های خلاف واقع که «اگر A رخ نداده بود آن‌گاه C رخ نمی‌داد»، باید اذعان نمود که رویکرد لوئیس، در واقع همان رویکرد علی شرط لازم است که یک استراتژی متداول در تبیین حوادث خاص و مطالعات موردی است. زیرا بیان منطقی شرط لازم به صورت «اگر p (علت) نباشد، آن‌گاه q (معلول) نیز نخواهد بود» دقیقاً منطبق بر صورت منطقی شرطی خلاف واقع است. بنابراین یک رابطه‌ی علی در قالب شرطی

خلاف واقع، تنها متضمن شرط لازم معلول معین خواهد بود و بر شروط کافی آن دلالتی نخواهد داشت.

### 3-1. اشکالات نظریه لوئیس

نظریه لوئیس بر این فرض مبتنی است که هر رویدادی که جز بواسطه آن، معلولی رخ نمی‌دهد قطعاً یکی از علت‌های آن معلول است. اما این فرض نتایج و پیامدهای نامعقولی را بدنبال دارد. یکی از پیامدهای آن عدم تفکیک علت اصلی از شرایط پیش‌زمینه‌ای و علت‌های معدّه است. زیرا نبود هر یک از شرایط پیش‌زمینه‌ای نیز عدم معلول را به دنبال خواهد داشت. به عنوان مثال در یک حادثه آتش‌سوزی، روشن و مبرهن است که وجود اکسیژن و مواد سوختنی و ... همه دخالت دارند اما هیچ‌گاه چنین عواملی به عنوان علت آتش‌سوزی معرفی نمی‌شود، بلکه در عوض کارشناسان به دنبال عواملی مانند اتصالی جریان برق و یا یک سیگار نیمه خاموش و مواردی از این دست هستند تا به عنوان علت اصلی آتش‌سوزی معرفی نمایند.

معضل مهم دیگر دیدگاه لوئیس که منزیز به آن اشاره می‌کند، تبیین پدیده‌های فرامعین<sup>۵</sup> است، یعنی پدیده‌های که چندین علل کافی بدیل داشته باشند که هر یک جدا از یکدیگر بتوانند آن را به وجود آورند (Menzis, 2001). روشن است که در چنین موردی حتی اگر یکی از عوامل حاضر نباشد، عامل دیگر می‌تواند رخ دادن معلول را تضمین نماید. برای مثال فرض کنید دو سنگ به طور هم‌زمان به یک بطری برخورد می‌کند و بطری می‌شکند. در این مثال اگرچه هر دو سنگ با هم بطری را شکسته‌اند، اما معلول به هیچ یک از آنها وابستگی از نوع شرطی خلاف واقع ندارد. به عبارت دیگر، گزاره خلاف واقع «اگر سنگ الف به بطری برخورد نکرده بود، بطری نمی‌شکست» صادق نیست. زیرا اگر هر یک از سنگ‌ها بطری را نمی‌شکست، دیگری می‌شکست.

هم‌چنین برغم اینکه شرط لازم پیوند ناگسستنی با خلاف واقع‌ها دارد، گزاره‌های علی از نوع شرط کافی، دلالتی بر شرطی‌های خلاف واقع ندارند؛ چون بیان منطقی شرط کافی به صورت «اگر p آن‌گاه q»، چیزی درباره نتایج نبود p نمی‌گوید.

#### 4- رویکرد مکی: علیت (INUS) و علت مرکب کافی و غیر لازم

بر اساس آنچه تاکنون گفتیم، بنا کردن علیت بر پایه‌ی علت‌های کافی و یا علت‌های لازم، نارسایی‌های زیادی را بدنبال خواهد داشت و تعریف دقیقی را از علیت ارائه نخواهد کرد. همچنان‌که در پدیده‌ای مانند آتش‌سوزی، اتصال برق نمی‌تواند شرط لازم آن باشد. بنابراین ممکن است وجود آتش، بدون وجود اتصال برق نیز تحقق یابد، بعلاوه چنین شرطی (اتصال برق) شرط کافی آتش‌سوزی هم نیست. زیرا ممکن است اتصال برق به سبب عدم وجود شرایط دیگر، منجر به آتش‌سوزی نگردد.

جی. ال. مکی در مقاله‌ی مشهور خود، با عنوان "علل و شرایط"<sup>۶</sup> و نیز در کتاب پیوند جهان به حل معضل مذکور پرداخته است و علیت INUS را به جای دو رویکرد فوق معرفی می‌کند.

مکی نه مانند هیوم، علل کافی را به عنوان علت حقیقی می‌پذیرد و نه مانند لوئیس علل لازم را در تعریف علت حقیقی به کار می‌گیرد، بلکه او دیدگاه خود را بر علت‌های مرکبی بنا می‌کند که در عین کافی بودن، برای تحقق معلول لازم نیستند. در واقع مکی بر این باور است که در تبیین رویدادها باید به این نکته توجه کنیم که برخی وقایع دارای علت‌های مرکب متعددی هستند که وجود یکی از این علت‌های مرکب بصورت علی‌البدل، تضمین کننده‌ی وقوع معلول خواهد بود. بنابراین چنین علت‌های در عین کافی بودن، لازم نیستند و همواره جایگزین‌های برای آن‌ها وجود دارد. البته اجزای این ترکیب علی که برای وقوع معلول شرط کافی محسوب می‌شود خود، هر یک شرط لازم برای آن شرط کافی هستند. او برای این نوع علیت، اصطلاح علت‌های (INUS) را به کار می‌برد و آن را به صورت زیر تعریف می‌کند:

علت (INUS)، جزء غیرکافی<sup>۷</sup> (I) ولی لازم<sup>۸</sup> (N) از شرطی است که آن شرط خودش، غیر لازم<sup>۹</sup> (U) ولی کافی<sup>۱۰</sup> (S) برای معلول است. او در کتاب پیوند جهان خود این نوع علت را چنین تبیین می‌کند که:

«فرمول مرکب (ABC or DGH or JKL) نمایانگر شرطی است که برای وقوع P هم لازم است و هم کافی؛ در حالی که هر یک از ترکیب‌های فوق نظیر ABC نشان دهنده‌ی شرطی هستند که برای تحقق P کافی هستند ولی لازم نیستند. به علاوه‌ی

اینکه ABC تنها یکی از شروط کافی است و هیچ یک از اعضای این پیوندها زائد نیستند. همچنین هیچ بخشی از یک ترکیب مثل AB به تنهایی برای تحقق P کافی نیست. هر جزء منفرد از ترکیب‌های فوق نظیر A، برای تحقق P، نه شرط لازم و نه کافی. با این حال روشن است که هر جزء به تنهایی نسبت به تحقق P، بخشی ناکافی اما غیر زائد از یک شرط لازم اما کافی است. چنین شرطی پیشنهاد شده به طور مختصر Inus نامیده شود» (1980, p 62).

بنابراین او بر این نکته تأکید می‌کند که نوعاً معلول‌ها دارای علت‌های متعددی هستند. بدین معنی که یک معلول معین، می‌تواند توسط چند گروه متمایز از فاکتورها ایجاد شود. چنانچه در برخی از تبیین‌های علمی، مشاهده می‌شود که ترکیبی از چند عامل علی را موجب به وجود آمدن نتیجه خاصی معرفی می‌کنند. هر یک از این عوامل علی به‌طور جداگانه نه شرط لازم‌اند و نه شرط کافی، بلکه آن‌ها جزء لازم از یک ترکیب کلی هستند که این ترکیب کلی برای آن نتیجه شرط کافی است (= علت مرکب کافی) هم‌چنین این رویکرد مفروض می‌دارد که ممکن است ترکیب‌های متفاوتی از عوامل به‌طور جایگزین و علی‌البدل، برای آن نتیجه یا معلول، شرط کافی باشند. به عنوان نمونه، در مثال آتش‌سوزی، اتصال برق به تنهایی شرط کافی نیست. زیرا بدون اکسیژن و ماده قابل اشتعال آتش‌سوزی هیچ‌گاه رخ نخواهد داد. اما مجموعه بزرگ‌تری از شرایط، مانند وجود اکسیژن و مواد قابل اشتعال وجود دارد که به اتفاق هم برای رخ دادن آتش، شرط کافی هستند. البته ممکن است این آتش‌سوزی توسط مجموعه دیگری از شرایط مانند سیگار نیمه خاموش، وجود مواد قابل اشتعال و اکسیژن ایجاد شود. بنابراین هر یک از علت‌های مرکب مذکور اگر چه برای وقوع آتش‌سوزی کافی هستند اما در عین حال، شرط لازم و منحصر نیستند.

### نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه تاکنون گفتیم، می‌توان به روشنی دریافت که عدم توجه برخی از فیلسوفان، نظیر هیوم و لوئیس به انواع مختلف علل (علت لازم، کافی، لازم و کافی) و محدود کردن

علت به یکی از انواع آن، سبب شد تا رویکرد آن‌ها نتواند به تعریف جامع و مانعی از علیت دست یابد و با معضلات و نقص‌های بسیاری مواجه گردند. بنابراین چنان‌که دیدیم، نه ابتدا به علل کافی در تعریف علیت، ما را به تعریف درستی از علت می‌رساند و نه رویکرد علی شرط لازم، شیوه دقیق‌تری را در تعریف علیت ارائه می‌دهد. اما در مقابل می‌توان دیدگاه جی.ال. مکی را رویکرد جامع‌تری در باب علیت محسوب کرد که ضمن توجه به علت‌های کافی، نقش علل لازم را نیز معین می‌سازد.

### یادداشت‌ها

- <sup>1</sup> Counterfactual Theories of Causation
- <sup>2</sup> Possible Word
- <sup>3</sup> Preempted potential cause
- <sup>4</sup> Preemption
- <sup>5</sup> Overdeterminand
- <sup>6</sup> "Causes And Conditions"
- <sup>7</sup> Insufficient
- <sup>8</sup> Necessary
- <sup>9</sup> Unnecessary
- <sup>10</sup> Sufficient

### منابع و مأخذ

- Biabanaki, Seyyed Mahdi, (2012), "*Hume's naturalistic and epistemological approach on causality*", Philosophy of Science, No1, pp 23-45. [In Persian]
- Crane Tim, (2006), "*Causation*", Trans.by Amir Maziar, Nameh hikmat Journal, No.7. [In Persian]
- Ghasemi, Azam, (2016), "*Comparing David Hume and Morteza Motahari on the Causality*", Hekmat Sadraei, No.1, pp 87-98. [In Persian]
- Goodman, Nelson, (1955), "The Problem of Counterfactual Conditional", In *Fact.Fiction and Forecast*. Cambridge: Harvard University Press. [In English]
- Hume, D, (1999), *An Enquiry concerning Human Understanding*, Oxford: Oxford University Press. [In English]
- Khademi, Einullah, (2001) *Causality in view Point of the muslim Philosophers and empiricist philosophers*, Qom: Boostaneketab. [In Persian]

- Lewis, D, (1973), *Counterfactuals*, Oxford: Blackwell. [In English]
- , (1986a), Causal Explanation, in *Philosophical Papers 2*, Oxford: Oxford University Press, pp.214-240. [In English]
- , (1986b), *On the Plurality of Worlds*, Oxford: Blackwell. [In English]
- Mackie, J.L, (1980), *The Cement of the Universe*, Oxford: Oxford University Press. [In English]
- , (1965), "Causes and Conditions", Edited by Ernest Sosa and Michael Tooley (1993), Oxford: Oxford University Press. [In English]
- Menzies, P, (2001), *Counterfactual Theories of Causation*, The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Winter 2017 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <https://plato.stanford.edu/archives/win2017/entries/causation-counterfactual>. [In English]
- Motaghifar, Saeed, (2015) "*causality; objectivity or subjectivity, Comparing Mulla Sadra and Hume*", mind, p. 61, pp. 27-58. [In Persian]
- Mojtabavi, Jalaluddin, (1976), "*causlity*", Appendix to the Journal of the Faculty of Literature and Humanities of the Tehran University, No.1, pp. 113-120. [In Persian]
- Movahed, Zia, (2004), *An Introduction to New Logic*, Tehran: Scientific and cultural publications. [In Persian]
- Movahed, Zia, (1995), *A counterfactual conditional & Science laws*, Faith and Community (Imam Sadeq University Research Journal), No. 2, p 21-30. [In Persian]
- Taheri, Sadr al-Din, (1997), *Causality in view Point of the Ash'arite and Hume*, Tehran: Islamic Culture and Thought Research Institute. [In Persian]
- Zakiani, Gholamreza, (2007), *The Art of Argument; A New Method in the Education of Logic*, Tehran:Rooyesheno. [In Persian]

**: How to cite this paper**

Maryam Heydari and Hamid Reza Ayatollahi  
A Comparative Study on Hume, Lewis .(2020)  
and J. L. Mackie's Views on Causation,  
*Journal of Ontological Researches*, 8(16), 1-16

**DOI:** 10.22061/orj.2020.1201

**URL:** [http://orj.sru.ac.ir/article\\_1201.html](http://orj.sru.ac.ir/article_1201.html)

